

ساسان کریمی، مدرس دانشگاه در سالنامه اعتماد نوشت:

به جای روسیه از چین بیاموزیم؛ ایران در تله‌های امنیتی‌سازی آمریکا افتاد

باگذشت یک سال از آغاز حمله روسیه به اوکراین شاهدیم که چین به جای ورود به صحنه گرم منازعه، پشتیبانی از روسیه و صف‌آرایی در مقابل اروپا و ایالات متحده و در مجموع تبدیل شدن به بخشی از مشکل، خود را به عنوان بخشی از راه حل معرفی کرده است.



اعتماد آنلاین | ساسان کریمی، محقق پسا

دکتری و مدرس دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران در سالنامه اعتماد نوشت:

در چند سال اخیر آنچه در فضای غیرحرفه‌ای پیرامون سیاست خارجی

شنیده می‌شود، نگاهی جنگ سردی به محیط بین‌المللی است که طبعاً از چنین نظرگاهی سوال اصلی این خواهد بود که ما باید به سمت "غرب" برویم یا "شرق"؟ پرسشی که از اساس نشان از عدم اهلیت پرسشگر و پاسخ دهنده احتمالی است و فارغ از همه چیز نشان از اینکه این هر دو جهان امروز را به خطا جهانی واجد دو اردوگاه یا دو قطب می‌بینند که آخر روز می‌بایست نظم جهانی، هر رخداد و هر بازیگر بین‌المللی را در منازعه میان این دو تحلیل کرد.

چنین نگاه جنگ سردی‌ای لاجرم روابط خارجی را عمدتاً در دوگانه "مخاصمه و اتحاد" ارزیابی خواهد کرد و بنابراین خود را متعهد به پشتیبانی از هر آنچه فعل "متحدان راهبردی" اش است دیده و لاجرم به امید حمایت ایشان، در هزینه اقدامات احتمالی ایشان شریک خواهد بود. چنین تحلیلگرانی البته پس از شنیدن موضعی از جنس آنچه رئیس جمهور چین، در خاورمیانه اظهار کرد دچار شگفتی شده و احساس می‌کنند

مطلب پیشنهادی :

مکن و امروز مشهود است که طرف دیگر این رابطه جهان را واجد نوع علم دیده و بنابراین معنایی که از شراکت و همکاری و نزدیکی سیاسی می‌فهمد غیر تلقی ما در تهران است. به طوری که شاید بتوان گفت جهان امروز نه جهان اتحادهای دائمی بلکه دنیای ائتلاف‌های موضوعی است. بنابراین سیاستگذاری در معنای حرفه‌ای آن در سیاست خارجی می‌بایست در هر مورد به طور جداگانه و البته در یک روح کلی انجام شود.

اساساً باید از چنین پرسشگر و پاسخ دهندگانی پرسید که این چه شرق و قطب دومی است که بزرگترین شریک تجاری غرب و قطب اول است؟ بنابراین چه قطب و چه اردوگاه، شاید بتوان اینطور جمع‌بندی کرد که این ما هستیم که با عینکی قدیمی و پر خط و خش به محیط بین‌المللی کنونی نگاه می‌کنیم و گرنه لااقل از جانب چین خیانتی در کار نیست؛ پکن خود را ملزم به دفاع همه جانبه و تقویت قطب‌بندی منطقه‌ای و جهانی در محیط بین‌المللی نمی‌بیند؛ خواه میان ایران و عربستان سعودی و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و چه در موضوع جنگ اوکراین و اتفاقاً این از نکاتی است که می‌بایست از چین آموخت.

با گذشت یک سال از آغاز حمله روسیه به اوکراین شاهدیم که چین به جای ورود به صحنه گرم منازعه، پشتیبانی از روسیه و صف‌آرایی در مقابل اروپا و ایالات متحده و در مجموع تبدیل شدن به بخشی از مشکل، خود را به عنوان بخشی از راه حل معرفی کرده است و نه اجازه داده است روسیه آن را در هزینه‌های خود شریک و از این کشور سو استفاده کند و نه اینکه ایالات متحده با استفاده از این بهانه چین را تحت فشارهای مطلوب خود قرار دهد.

نکته دیگری که باید از چین آموخت مسأله اولویت در سیاستگذاری است: بدیهی است که همه کشورها مایل به حداکثرسازی جنبه‌های مختلف منافع ملی خود هستند اما در این راه، گاهی بین جنبه‌های مختلف سیاست ورزی تعارضاتی رخ می‌دهد و کنشگر ملزم به انتخاب است. اینجاست که نقش سیاستگذاری به عنوان یک تخصص بارز می‌شود: اولویت‌بندی وقتی معنادار است که از پیش واقعاً مشخص باشد که در صحنه هر تعارضی کدام وجه در راهبردهای کشور اولویت داشته و ترجیح داده می‌شود. چرا که اگر به سیاق مرسوم با تعدد اولویت‌ها مواجه باشیم صرفاً تصویر مطلوب (و نه ممکن) را وصف کرده‌ایم و این دیگر راهبرد و سیاستگذاری نیست و

عده‌مند و قابل ارجاع اولویت‌ها را مشخص کنیم علی‌القاعده دچار خنثی بسیاری از کنش‌هایمان در سیاست خارجی خواهیم شد.

در آموختن از سیاستگذاری خارجی و کنشگری چین در محیط بین‌المللی، باید به هوشیاری این کشور در تشخیص تله‌های امنیتی سازی ایالات متحده توجه کرد: ایالات متحده به واسطه‌ی برتری در مولفه‌های نظامی تلاش می‌کند چین را در تله‌هایی از پیش طراحی شده بیندازد. به خصوص با کنش‌هایی نظیر سفر خانم نانسی پلوسی به تایوان و همراهی جنگنده‌های امریکایی و نیز تجاوزهای متعدد به آب‌های سرزمینی چین، ایالات متحده تلاش می‌کند پکن را به نوعی واکنش وادار کند که نشان از افتادن آن در این تله‌ی امنیتی سازی باشد. حتماً چینی‌ها درایت، توان و میهن‌دوستی لازم برای مقابله سخت را در چنین مواقعی دارند: از جمله پیشنهاد و پیش‌بینی بسیاری برای بمباران فرودگاه در تایوان و غیره. اما این همان هدفی است که ایالات متحده از سفر خانم پلوسی دنبال می‌کرد. همچنین است در تجاوز شناورهای امریکایی به آب‌های سرزمینی چین که باز هم چین به موضع‌گیری، تذکر و بیرون کردن آنها اکتفا کرده است. بنابراین چینی‌ها زیر بار سناریوهایی که ایالات متحده طراحی کرده و به طور غیرمستقیم پکن را تحریک و حتی ترغیب به آن می‌کند نمی‌روند.

حتی در مورد اخیر که امریکا اقدام به سرنگونی بالون چینی با جت جنگنده بر فراز خاک خود کرد چین با تقلیل سطح موضوع اعلام کرد که این بالون تحقیقاتی بوده و در اثر یک خطای تکنیکی به خاک آمریکا رسیده است و بنابراین علی‌رغم میل ایالات متحده، اجازه افزایش سطح و بزرگ شدن موضوع را نداد.

در سوی دیگر اما شاهد بودیم که روسیه متعاقب مناقشه با آلمان بر سر خط لوله نورد استریم 2، با تحریک‌های ایالات متحده و سرمایه‌گذاری این کشور بر تحلیل‌ها و مشخصات شخصیتی آقای پوتین در دام طراحی شده اوکراین افتاد و پس از گذشت یک سال آنچه قطعی است اینکه نمی‌توان روسیه را پیروز این جنگ نامید.

امروز قطعاً روسیه از گذشته امن تر نشده است، هیمنه‌ی ارتشش در افکار عمومی بین‌المللی فرو ریخته است، تحریم‌شده است و تحت فشار اقتصادی و تحریم توان توسعه‌اش به صفر رسیده است و نهایتاً مشروعیتش در محیط و افکار عمومی بین‌المللی در حضيض قرار دارد. اما آن که منفعت این جنگ را برده ایالات متحده است:

مطلب پیشنهادی :

عنوان متجاوز، چه با تثبیت موقعیت خود در ناتو و تفوق خود بر اروپا که تهلک شدن بود و چه مهار کردن رشد چین در اثر افزایش هزینه‌های

انرژی.

با مقایسه این دو مورد یعنی چین و روسیه اولاً می‌توان دو نوع واکنش به تحریک‌های رقیب برای انداختن یک کشور در تله و امنیتی‌سازی آن را مشاهده کرد و دوم اینکه اساساً قطبی به نام شرق که شامل چین و روسیه باشد وجود ندارد و این هم از عدم همراهی چین با روسیه در جنگ بارز است و هم از اختلاف اساسی در نوع واکنش‌های این دو کشور در مقابل ایالات متحده. بنابراین اساساً واکنش‌های اظهاری حداکثری، آسان‌ترین، پرهزینه‌ترین و کم‌فایده‌ترین کار است: ضمن حفظ منافع و حدود مصرح ملی می‌بایست پیش از هر کنش یا واکنشی هم به اولویت آن و هم به هزینه و فایده‌اش توجه کرد.

اگر به تاریخ پس از انقلاب اسلامی بنگریم به سادگی واضح می‌شود که از همان ابتدا تله‌های زیادی برای امنیت‌سازی و افزایش هزینه‌های ما طراحی شده است. به خصوص با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن نظم دوقطبی چه در دهه 1990 که ایالات متحده در توهم تک قطبی قرار داشت و چه پس از آن که جهان در نظمی در حال گذار و عبور قرار دارد شکل این تله‌ها دگرگون شده‌اند.

اکنون واضح است که لااقل ایالات متحده، عربستان و امارات و به خصوص اسرائیل اصلی‌ترین کنش‌گرانی هستند که از امنیتی‌سازی ایران سود عینی می‌برند: هم سودهای مادی مانند فروش نفت و جذب سرمایه‌گذاری‌های بیشتر به سیاق عربستان و برخی کشورهای جنوب خلیج فارس و چه منافع سیاسی و امنیتی.

به سادگی می‌توان نشان داد که به خصوص از کنفرانس مادرید در 1991 اسرائیل علاوه بر تمام موارد ایدئولوژیک که از ابتدای انقلاب اسلامی موجود بود، تلاش کرده است تا ایران را به عنوان یک تهدید جدی امنیتی هم برای خود معرفی کرده و در محیط بین‌المللی از آن سود ببرد: گرفتن کمک‌های مالی و تسلیحاتی از آمریکا و اروپا، تلاش برای مشروعیت بخشی به خود، مهار اتحاد و اراده‌ی عربی-اسلامی ضد خود و نهایتاً انحراف افکار عمومی بین‌المللی و منطقه‌ای از موضوع فلسطین و فلسطینیان از جمله مهم‌ترین منافع است که این رژیم از امنیتی‌سازی ایران دنبال می‌کند و بنابراین ضمن حفظ تمامی مواضع ملی و ارزش‌مدارانه در مقابل آن باید

مطلب پیشنهادی :



ایران باشیم و بنابراین کنش‌ها و واکنش‌هایمان را طوری تنظیم کنیم
شدن اسرائیل و مشروعیت‌زایی برای ایران بینجامد؛ گاهی در سیاست
خارجی به سیاقی که ذکر شد سرکه انگبین، واقعاً صرفاً می‌افزاید.

ایران و آمریکا روسیه برجام جنگ اوکراین

